

بلیت درخت ابریشم

مجموعه‌ی داستان کوتاه

www.ketab.ir

الهام رستمی



بلیت درخت البریشم

مجموعه داستان کوتاه

نویسنده: الهام رستمی

ویراستار: سیما صمیمی

صفحه‌آرایی: واحد تولید پیک مشاور

طراحی جلد: پروا رستمی

ناشر: انتشارت پیک مشاور

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۱۴۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۵۶۸-۵۲-۴

قیمت: ۳۹۷۰۰ تومان

۰۹۲۰۴۸۸۰۱۸۰-۰۹۲۰۴۸۸۰۲۸۰

Peykemoshaver.ir

سرشناسه: رستمی، الهام، ۱۳۵۹
عنوان و نام پدیدآور: بلیت درخت ابریشم: مجموعه‌ی داستان کوتاه / نویسنده: الهام رستمی؛
ویراستار سیما صمیمی.
مشخصات نشر: تهران: پیک مشاور، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۰۸ ص.: ۲۷/۵×۱۴/۵ س.م.
فروست: کتاب کوچک، سوالات بزرگ
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۵۶۸-۵۲-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی - قرن ۱
Short stories, Persian - 20th century
رده بندی کنگره: PIR ۸۳۴۵
رده بندی دیویی: ۸۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۴۶۲۰

www.ketab.ir

فهرست

مقدمه	۹
زندگی ام پختن یک کیک است	۱۳
رودخانه‌ی خشک	۱۷
بلیت درخت ابریشم	۲۲
نورا	۲۷
اسباب بازی	۳۵
دستم را گذاشتم روی دستش	۳۸
آبی روی قلبم	۴۱
گذر	۴۶
چکید و رفت توی رگ‌های پدر	۵۰
دیوار	۵۴
مرز آخرین دقیقه	۵۸
لطفاً آخرین نوبت را به من بدهید	۶۱
۹۳	۸۶
کفش‌های همیشه تنگ	۹۰
کاش آلبالو گیلان چشم‌هایم اشتباه کرده باشند	۹۲
وسوسه‌ی ممنوع	۹۷
سیاه؟ سفید؟	۱۰۲

مقدمه

یکی از روزهای داغ شهریور ۵۹، در هوای دم‌کرده و شرعی بوشهر، چشمانم را به سرزمین عجایب باز کردم.

شب بود؛ لحظه‌ای که ساعت، چهارتا صفرش را به رخ فردا می‌کشید. یادم که نیست، اما مطمئنم که گریه‌ام گوش همه را پر کرده و مامان و بابا بیشتر از هر کسی روی کره زمین، در دلشان قند آب شده بود.

اسم بابا سهراب است؛ سهراب رستمی، همیشه من را به یاد شاهنامه می‌اندازد. فکر می‌کنم چطور آبابا - پدربزرگم - این اسم و فامیل را این‌قدر جور، انتخاب کرده است؟ آخرش هم می‌رسم به علاقه‌ی شدید آبابا به قصه و قصه‌گفتن. اسم مامان پرپوش را هم خیلی دوست دارم و بارها سلیقه‌ی این‌یکی پدربزرگم را تحسین کرده‌ام.

و این‌طور شد که، بی‌آنکه اصالتاً بوشهری باشم، شدم دختر دریا؛ اما هیچ‌وقت اسم دریا و شرعی و بوشهر، در صفحه‌ی اول شناسنامه‌ام ثبت نشد. آقا جونم - پدربزرگ خوش‌سلیقه‌ی مادری‌ام - اسم زادگاه مامان و بابا و خودش و پدرش و پدر پدربزرگش، خشت، را در شناسنامه‌ی من ثبت کرد تا همیشه یادم بماند که ریشه‌ام در نخل‌هاست و من شدم دختر نخل و خرما.

۲۷ روز بعد، ایران و بوشهر آتش گرفت. یک‌جورهایی، بی‌آنکه بخواهم، شدم دختر جنگ و آژیر و آتش. اعتقادی به پا‌قدم و این‌جور چیزها ندارم؛ که اگر داشتم رابطه‌ای بین این دو باید پیدا می‌کردم.